

تقدّم را بود آیا که عیاری کسیرند

(نقدی «دیگر» بر پژوهشی «دیگر»! درباره رقیه)

احمد آیت‌اللهی

ندای حق

واحد فرهنگی مسجد آقا میرزا احمد (رض)

نشریه شماره (۸)

بنام خدا

اشاره

چندی پیش برادری از اخوان صفا، که مسبوق به سابقه بحث‌های ما درباره خرافات و تحریفات مربوط به تاریخ عاشورا بود، گفت: یکی از دوستان ما پژوهشی در اثبات وجود رقیه بنت الحسین(ع) به سامان برده و تأکیداً توصیه نموده است که، تو آن را بخوانی! نگارنده این مسوده، با توجه به این حقیقت که بعید است کسی از اهل تحقیق و پژوهش واقعاً به این نتیجه نرسیده باشد که هیچ سند و مدرک و دلیل معتبری در منابع حدیثی و تاریخی مورد وثوق، دال بر وجود دختری بنام رقیه برای امام حسین(ع) وجود ندارد، ابتدا تمایلی به دریافت جزوه مزبور نشان ندادم اما چون با تأکید اصرارگونه آن برادر مواجه شدم- بخصوص که ایشان از «تحقیقات خوب» نویسنده سخن گفتند- به ناچار! جزوه مربوط به پژوهش یاد شده را دریافت نمودم. با این که از مدت‌ها قبل تصمیم گرفته بودم دیگر در خصوص موضوع پژوهش- یعنی وجود رقیه- قلم بر روی کاغذ نگذارم. زیرا پرداختن بیشتر به این موضوع را تزییع عمر و اتلاف وقت می‌دانم-، مع الوصف به اصرار برخی از دوستان نظر خود را درباره استدلال‌های پژوهش‌گر محترم در اثبات مدعای مورد بحث به شرح آتی قلمی نمودم که تقدیم طالبان حقیقت و خوانندگان محترم می‌گردد.

احمد آیت‌اللهی

شهریور ماه ۱۳۹۳

نویسنده محترم « جستار » ابتدا تحت عنوان: « ۱ . نکته‌ای در باره اصل پذیرش وقایع تاریخی » می‌نویسد:

« در پذیرش وقایع تاریخی یقین شرط نیست، یعنی این‌گونه نیست که اگر بدرستی گزارش تاریخی یقین حاصل نشد آن‌را بپذیریم و گرنه آن را قبول نکنیم، زیرا در صورت نپذیرفتن این اصل، بخش زیادی از تاریخ بی اعتبار می‌شود. بنابراین، در اعتبار قضایای تاریخی - در صورتی که قرینه‌ای بر کذب نباشد، به ظن بسنده می‌شود و این‌گونه نیست که حتماً باید یک سند قوی داشته باشیم تا بتوانیم یک قضیه تاریخی را نقل کنیم.»

ذکر نکاتی در بیان « نکته » فوق الذکر، مفید به نظر می‌رسد:

بر اساس اصول و مبانی و روش مطالعات تاریخی، تردیدی در این نیست که شرط اعتماد به یک گزارش تاریخی - لزوماً - حصول یقین علمی در باره آن نیست بلکه وصول به ظن معتبر که - البته - موجب اطمینان علمی باشد، کفایت می‌کند؛ فلذا همانطور که نویسنده محترم در ادامه مطلب تصریح نموده که:

« در یک قضیه تاریخی که قرائنی بر اثبات آن داریم، می‌گوئیم که دلیلی بر انکار آن وجود ندارد ... »

شرط حداقلی بر پذیرش صحت یک گزارش تاریخی در صورتی که آن خبر فاقد سند معتبر باشد وجود قرینه‌ای اثباتی در باره آن است که همانا نقل آن گزارش در یک منبع معتبر می‌باشد.

به بیان دیگر بر اساس اصول و قواعد و مبانی و روش مطالعات تاریخی، خبری که نه سند معتبری داشته و نه در منبع تاریخی معتبری آمده باشد حصول "ظن معتبر" درباره آن بلحاظ علمی (نه مکاشفات و دریافتهای شخصی) غیر ممکن و خبر مزبور فاقد اعتبار تاریخی ارزیابی خواهد شد و لذا در این‌گونه موارد نه تنها انکار « وجود تاریخی » - و نه لزوماً " وجود فلسفی " - موضوع آن خبر، مجاز و بدون اشکال است بلکه بر فرض مزبور، « نقل » آن نیز در مقام بیان واقعیت « بلحاظ شرعی » جایز نخواهد بود.

علیهذا بر اساس آنچه گفته شد، نظر مرحوم شعرانی دارای اشکال اساسی بلحاظ روش‌شناسی (متدولوژی) مطالعات تاریخی است. توضیح این‌که ایشان گویا تفاوتی میان « ظن معتبر علمی » و « و ظن شخصی » قائل نبوده است. حال آن‌که دومی جایی در قلمرو تحقیقات علمی و تاریخی ندارد. به نظر می‌رسد ساده‌اندیشی‌های آن مرحوم نیز معلول همین مبانی نامقبول می‌باشد به طوری که او را بر آن داشته است که نسبت به بی اعتبارترین نقل‌های تاریخی همچون « دامادی حضرت قاسم » و داستان « مسلم جصاص » هم، گمان حقیقت ببرد.

برای این‌که میزان التزام آن مرحوم به موازین علمی در پذیرش گزارش‌های تاریخی و نیز نگرش سطحی وی به موضوعات تاریخی را روشن‌تر بیان کرده باشیم مروری گذرا به یک نقل تاریخی که در جزوه مورد نقد هم به آن اشاره‌ای شده است می‌پردازیم:

مرحوم محدث قمی در نفس المهموم حکایتی را از بحار مجلسی نقل می‌کند که بعدها به « داستان مسلم

جصاص» معروف شد.^۱ این خبر از لحاظ روش تحقیق تاریخی بنابه دلایلی که چند نمونه آن ذیلاً بیان می‌شود، فاقد اعتبار علمی و از نظر محققین از علما و صاحب‌نظران، ساختگی و جعلی می‌باشد.

زیرا: «

- ۱- سند ندارد یا به عبارت دیگر سلسله راویان آن در جایی ذکر نشده است.
- ۲- منابع اولیه و کتابهای معتبر هیچ‌گاه آن را گزارش نکرده‌اند.
- ۳- تنها در کتاب نورالعین نوشته شده و نویسنده و یا به عبارت صحیح‌تر جاعل آن کتاب، تا به حال معلوم نشده است ...
- ۴- ...
- ۵- ...
- ۶- «...»^۲

نکته جالب این است که محدث قمی علیرغم نقل این حکایت در نفس المهموم، پانزده سال بعد (که طبعاً به دوران پختگی و دقت علمی بیشتر حیات آن مرحوم مربوط می‌شود) در کتاب منتهی الآمال راجع به همان خبر چنین می‌نویسد:^۳

« مؤلف می‌گوید: که ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست و این خبر را گرچه علامه مجلسی نقل فرموده، لکن مأخذ نقل آن منتخب طریحی و کتاب نورالعین است که حال هر دو کتاب برای اهل فن حدیث، مخفی نیست، نسبت شکستن سر به جناب زینب، سلام...علیها، و اشعار معروفه نیز بعید است از آن مخدّره که عقیده هاشمیین و عالمه غیر معلّمه و رضیعه ثدی نبوی و صاحب مقام رضا و تسلیم است.»^۴

بدین ترتیب محدث قمی ضمن زیر سؤال بردن اعتبار علمی و تاریخی خبر مسلم جصاص، با اصلاح روش و نگرش تاریخی خود، حداقل نصاب برای پذیرش یک خبر تاریخی را نقل نخستین آن در یک منبع معتبر و شناخته شده می‌داند هر چند که بعدها آن خبر را کسی چون علامه مجلسی گزارش کرده باشد و این قاعده مهمی است که رعایت آن بر هر محقق و «جستار»گر تاریخی لازم است و عدم التفات به آن هر علاقه‌مند به مطالعات تاریخی را به لغزش و «ساده اندیشی» و احیاناً به تحریف در تاریخ گرفتار خواهد نمود.

نتیجه این که نظر مرحوم شعرانی مبنی بر این که در «نقل حدیث... نه یقین شرط است و نه از کتب معتبر قدیم یقین حاصل می‌شود. بلی ظنی که از آنها حاصل می‌شود، قوی‌تر از ظن دیگر است» دارای اشکال اساسی در روش‌شناسی تاریخی است. زیرا اگر خبری فاقد سند معتبر (موجد یقین) بوده و ضمناً در هیچ منبع معتبر دست اول هم نقل نشده باشد، به لحاظ علمی، این خبر جایی در میان حقایق تاریخی نخواهد داشت. به این دلیل که هیچ راهی برای وصول به «ظن معتبر» در باره آن بر اساس متدولوژی مطالعات تاریخی وجود ندارد هر چند همان خبر در ده‌ها کتاب غیر قابل اعتماد آمده باشد یا بر پایه همین

۱- شیخ عباس قمی/ نفس المهموم/ ترجمه شعرانی/ ص ۳۶۱

۲- رک: محمد صحتی سردودی/ تحریف‌شناسی عاشورا / ص ۲۱۰

۳- تاریخ تألیف نفس المهموم ۱۳۳۵ هـ. ق و تاریخ نگارش منتهی الآمال ۱۳۵۰ هـ. ق می‌باشد.

۴- شیخ عباس قمی/ منتهی الآمال/ ج ۱/ ص ۷۵۳

مأخذ نامعتبر، پس از گذشت سالها «سینه به سینه» نقل شود.

۲-

آنچه مایه شگفتی بسیار نگارنده این سطور گردید این ادعای نویسنده محترم بود آنجا که در ادامه مقاله، یکی از مناشی «اعتبار قضایای تاریخی» را «کشف و شهود علمای بزرگی ... که اهل معرفت هستند» معرفی می کند. واقعاً این ادعا از کسی که «دانش پژوه سطح سه مؤسسه تخصصی کلام اسلامی» است بسیار عجیب و حیرت‌زا است! به راستی چگونه می توان در جایگاه «دانش پژوه» مرتکب چنین خطایی شد زیرا که هر کس اندک آشنایی با اصول و مبانی و قواعد و روش مطالعه در تاریخ- به مثابه یک علم- داشته باشد می داند که موضوعاتی چون «کشف و شهود» یا «کشف و کرامت» که بلحاظ معرفت شناختی اموری «شخصی» و فردی ارزیابی می شوند، فاقد هرگونه ارزش علمی هستند بخصوص در علوم چون علم تاریخ و مطالعات تاریخی! آیا نویسنده محترم هیچ تأملی در لوازم منطقی این ادعای خود داشته است؟! هم‌این قدر در خصوص این ادعای عجیب بس که: کمترین نتیجه پذیرش این «مبنا» در تعیین «اعتبار قضایای تاریخی» این است که فاتحه هرچه تاریخ و علم و معرفت تاریخی را بلافاصله بعد از قبول آن باید خواند!

علی ایحال با توجه به همه مراتب یاد شده نتیجه گیری نویسنده در ادامه مطلب نیز قابل تأمل است:

«در یک قضیه تاریخی که قرائنی بر اثبات داریم می گوئیم که دلیلی بر انکار آن وجود ندارد...».

اگر منظور از قرائن «کشف و شهود علمای بزرگ ...» است همان طور که ذکر آن رفت، این قرینه در علم تاریخ هیچ محلی از اعراب نداشته و به هیچ وجه قرینه محسوب نمی شود. هم چنین است حکم «نقل سینه به سینه» ای که مستند به منشاء و مأخذ معتبری نباشد. اما اگر منظور از قرائن، نقل در یک منبع معتبر- بدون سند- است البته این ادعا منکری ندارد و پر واضح است وقتی اعتبار خبری اثبات شد دیگر مجالی برای «انکار و توقف» نمی ماند!!

۳-

نویسنده سپس تحت عنوان:

«۲. بررسی شبهات پیرامون حضرت رقیه و پاسخ آنها» می نویسد:

«یکی از ادله منکران وجود حضرت رقیه این است که بر پایه اصل عقلائی، اصل در هر چیزی بر عدم است؛ مگر این که خلافش با دلیل ثابت شود. در جواب به این افراد می گوئیم: ... بر فرض قبول این قاعده ... این قاعده درست تبیین نشده است؛ چرا که این قاعده می گوید اثبات هر چیزی نیاز به دلیل دارد و معنای این قاعده این نیست که هر جا دلیلی پیدا نکردیم، آن مطلب را انکار کنیم چرا که انکار نیز اثبات عدم است، بنابر این، خود انکار هم دلیل می خواهد...».

چند اشکال مهم به شرح ذیل در بیان فوق وارد به نظر می رسد:

اولاً- «اصل عدم» اصل و حکم «عقلی» است و نه «عقلایی»! و فرق این دو بسیار است.

ثانیاً- نویسنده محترم گویا توجهی به تفاوت مبانی و مبادی روش شناختی شاخه‌های مختلف علوم و معارف بشری نکرده‌است. توضیح اینکه اجرای اصول عقلی و عقلانی در رشته‌های گوناگون علوم و معارف باید با توجه به مبانی و مبادی پذیرفته شده در هر علم انجام پذیرد. هر چند ورود تفصیلی به این موضوعات از حوصله این مقال خارج است اما به‌عنوان مثال می‌توان گفت در خصوص اثبات و انکار یک شیء یا حادثه در عالم واقع که می‌تواند موضوع بحث در فلسفه- به معنای اخص- باشد باید بین «عدم» و «نفی» قایل به تفاوت بود.

لذا کسی که چیزی را نفی می‌کند مدعی است بر اینکه علم دارد به «نبودن» آن و علم اکتسابی هم دلیل می‌خواهد^۱. فلذا مؤدای اصل عدم در خصوص موجودات عالم واقع فقط شک و تردید است نه نفی! اما این تفکیک و تفریق بین «عدم» و «نفی» در علمی مثل فلسفه صادق است که در آن از احوال «موجود بما هو موجود» بحث می‌شود نه علمی مثل تاریخ، که موضوع بحث در آن، «وجود تاریخی» است و تعریف وجود تاریخی با بیانی ساده این است که: آن چیزی که به وجود و وقوع آن بر اساس نقل در منابع تاریخی در دسترس- حداقل- ظن معتبر حاصل شود. نتیجه این که اگر وقوع حادثه‌ای یا وجود شخصی در هیچ‌یک از منابع معتبر نقل نشود، آن حادثه یا شخص در تاریخ «کالعدم» فرض می‌شود و لذا هیچ‌گونه موجودیت تاریخی نمی‌توان به آن قائل شد. زیرا تنها دلیل وجود تاریخی یک چیز نقل آن در منابع معتبر تاریخی است و فقدان چنین نقلی خود دلیل اثباتی نفی وجود تاریخی آن است.

آری اگر کسی از لحاظ فلسفی وجود چیزی را انکار کند یا در علوم اعتباری، حکمی را نفی نماید باید برای این انکار و نفی دلیل بیاورد اما در موضوعات و موجودات تاریخی برای نافی کافی است عدم وجود آن را در منابع معتبر اثبات کند. لذا چنانچه وجود دختری بنام رقیه برای امام حسین(ع) را فاقد سند روایی معتبر دانسته و حتی بالاتر از آن هیچ اثری از او در نقل‌های منابع معتبر تاریخی نیابد می‌تواند وجود تاریخی او را انکار کند و مطالبه دلیل دیگر از او همان «مغالطه طلب برهان»^۲ از مخالفان است.

ما حصل سخن اینکه وقتی کسی «وجود حضرت رقیه» را در چارچوب یک بحث تاریخی انکار می‌کند این انکار اولاً- ناظر به «وجود تاریخی» شخص مورد ادعاست و ثانیاً- در مقابل ادعای وجود تاریخی وی یعنی ادعای وجود «خبر» معتبر مربوط به هستی او در منابع تاریخی است. به عبارت دیگر منکر «دختری بنام رقیه برای امام حسین(ع)» در حقیقت منکر وجود نقل معتبر در منابع تاریخی درباره وجود وی می‌باشد. بدیهی است این انکار در صورت صحت ادعا (فقدان نقل معتبر) خود دلیل اثباتی است و به دلیل دیگری نیاز نخواهد بود. لذاست که اگر کسی- علی فرض- بدون داشتن دلیل معتبر تاریخی مدعی وجود شخصی باشد نمی‌تواند از منکر مطالبه دلیل کند. زیرا همانطور که گفته شد بهترین و محکم‌ترین دلیل انکارکننده، همان فقدان نقل معتبر است که مفروض بحث می‌باشد.

جالب است که برخلاف تصور نویسنده- و با توجه به توضیحی که بیان گردید- مغالطه «طلب برهان از مخالفان»، بطور کامل متوجه کسی است که علیرغم نبود نقل قابل قبول در منابع معتبر، مدعی وجود

۱- دکتر ابوالحسن محمدی/ مبانی استنباط/ ص ۲۹۶- به نقل از: شیخ طوسی/ عده الاصول/ ج ۲/ ص ۱۲۳

۲- نام فرانسوی این مغالطه را- البته- راقم این سطور نمی‌داند یعنی بلد نیست!!

شخصی می‌شود. به‌دیگر سخن اگر کسی با قبول فرض فقدان نقل معتبر، مدعی وجود حضرت! رقیه باشد، نمی‌تواند از مخالف بخواهد بر انکار خود دلیل بیاورد. لذا وقتی که می‌گوئیم تا قرن ششم یا هفتم- تو بگو قرن پنجم!- هیچ اثری از وجود دختری بنام رقیه بنت الحسین(ع) در منابع معتبر وجود ندارد مع الوصف و پس از ۵۰۰-۶۰۰ سال کسی چنین ادعایی می‌کند منطقاً نمی‌تواند از مخالف نظر خود طلب دلیل کند زیرا «... درحالی که حق این است که اگر هر مدعی جدیدی، دلایل و شواهد مؤیدی بر خود داشته باشد بر عهده طرفدار آن است که آن‌ها را ارائه می‌کند. حال اگر کسی به جای ارائه دلایل و شواهد از دیگران بخواهد مدعی او را رد کند، مرتکب این مغالطه شده است...»^۱

بنابر این، و با توجه به مطالب پیش گفته، بقیه مدعیات نویسنده و ادامه توضیحات او از جمله اقسام سه‌گانه راوی و همچنین این ادعا که نتیجه اجرای «قاعده عدم» در موضوعات تاریخی «توقف است و نه انکار»؛ خلاف منطق و روش علمی بحث‌های تاریخی است و نیز سایر مطالب از جمله فروض سه‌گانه مربوط به وجود شخص مورد ادعا به کلی از دایره بحث خارج می‌باشد.

۴-

نویسنده در ادامه، منکران وجود «رقیه» را به خلط عالم ثبوت و اثبات متهم نموده است که هر چند دقت در مطالب پیش گفته برای بطلان ادعای نویسنده و رفع این اتهام کفایت می‌کند، با این حال شاید توضیح بیشتری در این خصوص بی‌فایده نباشد.

بر طالب حقیقت فقط اندکی دقت در مبانی و روش مطالعه در علم تاریخ روشن می‌سازد که، در این علم- اتفاقاً!- عالم اثبات و عالم ثبوت یکی است! زیرا همانطور که ذکر آن رفت «وجود» و «ثبوت» تاریخی یک چیز، نقل وجود آن در منابع معتبر تاریخی است و برعکس، عدم «وجود» چیزی در نقل معتبر، مساوی با عدم «وجود تاریخی» - نه لزوماً وجود عینی و فلسفی- آن است، لذا پیدا نشدن دلیل در عالم اثبات، برای انکار وجود تاریخی موضوع موردنظر کفایت می‌کند.

ممکن است اشکال شود که مگر هستی همه آن چیزهایی که در عالم واقع- ثبوت- وجود داشته‌اند در متون معتبر تاریخی گزارش شده است؟ آیا لازمه منطقی پاسخ منفی به این پرسش، که بدیهی هم هست، ایجاب نمی‌کند که نباید منکر وجود هر چیزی که در تاریخ نیامده است شد مگر با ارائه دلیل!

پاسخ این است که چنین تلازمی ناشی از عدم تمیز بین «وجود تاریخی» و «وجود فلسفی» و خلط روش‌شناسی تحقیق تاریخی با سایر علوم است که از مسائل و موضوعات آن‌ها اثبات وجود واقعی اشیاء (فلسفه) یا وجود حکم در عالم واقع است (اصول فقه) به شرحی که گذشت.

نکته مهم این است که اگر اصل تفکیک بین «عالم اثبات» و «عالم ثبوت» در تاریخ، ملاک مطالعه و تحقیق قرار گیرد هر کس می‌تواند ادعای وجود شخصی یا وقوع حادثه‌ای و ... را بدون سند و مدرک معتبر ادعا کند و سپس از منکر بخواهد بر انکار خود دلیل بیاورد! . حال سؤال این است منکر چه دلیل اثباتی غیر از عدم نقل آن مدعا در منابع معتبر می‌تواند ارائه دهد! و اگر این دلیل را از منکر بر اساس اصل «عدم الوجدان

۱- جزوه مورد نقد به نقل از یک منبع دیگر/ ص ۳

لایدل علی عدم الوجود» از او نپذیرند آن وقت آیا تاریخ نگاری به افسانه سرایی تبدیل نخواهد شد؟ چنان که که در بسیاری موارد - متأسفانه - چنین نیز شده است.

به نظر می‌رسد ذکر مثالی می‌تواند روشنگر مسأله باشد.

فرض کنید این روزها کسی پس از گذشت حدود دو قرن از مرگ ناپلئون بناپارت ادعا کند در یک نوشته (ناشناخته با نویسنده‌ای مجهول‌الهویه) خوانده است که ناپلئون بناپارت فرانسوی زن دومی داشته که از اهالی زنجان بوده و به همین خاطر! سفری پنهانی به زنجان داشته و هدایایی نیز به خانواده زنش داده که الان نزد اخلاف آن خانواده نگه داشته می‌شود! آن گاه برای این قصه شرح ماجراها از اقامت ناپلئون و کشف و کرامات او در زنجان بنویسد، واکنش - نه متخصص - بلکه یک مطالعه‌گر عالم تاریخ به این ادعا غیر از انکار چه خواهد بود؟ آیا جایز است از منکر در این خصوص دلیل اثباتی بر انکار خود مطالبه نمود؟ به راستی اگر چنین مطالبه‌ای جایز باشد هیچ راه دیگری برای این انکار وجود دارد؟ آیا وقوع چنین قضیه‌ای در عالم «ثبوت» محال عقلی است اگر نه از چه راهی می‌توان بر رد این خبرکذب - از لحاظ تاریخی - استدلال کرد؟ در این صورت آیا می‌توان در خصوص این افسانه جعلی به توقف بسنده نمود؟؟ .

چنان که کسانی ادعا کرده‌اند بنیانگذار و بانی تشیع در «عالم ثبوت» شخصی یهودی الاصل بنام عبدا... بن سبا بوده است با داستانها و تفصیلات بسیار! لیکن حدیث‌دان و متخصص در تاریخی مانند علامه عسگری «وجود» و «ثبوت» چنین شخصی را منکر است! ^۱ پر واضح است که دلیل عمده ایشان بر این انکار همان فقدان نقل معتبر در منابع تاریخی است و نه برهان فلسفی دال بر عدم وجود او! . به این دلیل خیلی روشن که غیر از نقل معتبر تاریخ نمی‌توان دلیلی اثباتی دیگری بر انکار مزبور ارائه کرد. زیرا وجود چنین شخصی در عالم وجود محال عقلی نیست! . بدین ترتیب روشن می‌شود که سایر اقوال نویسندگان از جمله تشبیه موضوع مورد بحث به «قول به تصویب» یا طرح اتهام دیگر یعنی مغالطه توسل به جهل به کلی بی‌ارتباط با مدعیات مطروحه بوده و جملگی به اصطلاح از دایره بحث «خروج موضوعی» دارند! ، محکوم به همین حکم است بحث تکمیلی نویسنده، درباره از بین رفتن کتب گذشتگان ، زیرا بر فرض قبول همه مفروضات و مدعیات نویسنده نمی‌توان به بهانه از بین رفتن «این همه کتاب» از پیش خود افسانه‌سازی کرد و به جعل و خلق اشخاص موهوم در گذشته پرداخت، در حالی که هیچ اثری در کتاب‌های قدیمی‌تر - حتی قدیمی‌تر از مقطع تاریخی از بین رفتن کتاب‌های مورد ادعا - حاکی از وجود آن اشخاص و آن رویدادها پیدا نمی‌شود؟

۵-

نکته باز هم جالب‌تر اینکه نویسنده در موضوع بیعت نکردن امیر المؤمنین (ع) با خلفاء، به نظر شیخ مفید استناد کرده و آن را دلیل بر اثبات ادعای خود آورده است! اما این استناد و ادعا درست بر خلاف نظر نویسنده دلالت دارد زیرا:

اولاً- همین شیخ مفید که نویسنده مدعی است بسیاری از کتاب‌هایی که امروز بدست ما نرسیده در «دست» او بوده است، در هیچ‌یک از آثار تاریخی و روایی خود حتی در مقام نقل حوادث ذیربط سخنی

۱- سید مرتضی عسگری / عبدا... بن سبا

درباره « رقیة » مورد ادعا نگفته بلکه با بیان حصر تعداد دختران امام حسین(ع) به دو دختر، مفهوماً وجود او را انکار کرده است.^۱

ثانیاً- سؤال این است که محققین و خود شیخ، حادثه مزبور را بر چه اساسی انکار کرده‌اند؟ آیا خودشان شاهد مستقیم قضایا بوده‌اند؟ آیا وقوع بیعت امام(ع) محال عقلی می‌باشد؟ آیا حقیقت آن را در رؤیا دیده‌اند یا از طریق « کشف و شهود علمای اهل معرفت » به آن رسیده‌اند ووو! پرواضح است که هیچ‌کدام از فروض مذکور دلیل نظر شیخ بزرگوار و محققین مورد نظر او نبوده است و تنها و تنها دلیل انکار، « فقدان نقل معتبر در منابع معتبر » در خصوص قضیه مورد بحث بوده است و الا محققین از علمای شیعه هیچ دلیل دیگری بر چنین انکار « قاطع » در مورد یک موضوع تاریخی نمی‌توانستند داشته باشند.

ثالثاً- اگر منطق نویسندگان در قبول یا رد موضوعات تاریخی را بپذیریم آیا نمی‌توانیم بگوئیم ماجرای بیعت امیر المؤمنین(ع) با خلفا شاید در کتاب‌های « از دست رفته » نقل شده بود! در این صورت چگونه شیخ مفید و محققین از علما چنین قاطعانه وقوع آن را در عالم « ثبوت » با فقدان دلیل در « عالم اثبات » انکار کرده‌اند؟! خلاصه کلام این که اگر چند برابر آن چه که نویسندگان از اسامی کتاب‌ها و مقاتل ردیف کرده، از بین رفته باشد باز هم نمی‌توان از وجود موجود موهومی سخن گفت و با استناد به کتب از بین رفته از منکر مطالبه دلیل نمود. زیرا در این صورت باید همه جعلیات و خرافات و افسانه‌ها را با نام تاریخ به خورد خلق ... داد! این سیره و سنت محققین از اهل علم نیست! هر چند علمای ساده اندیشی همچون نراقی، شعرانی و دربندی و ... به چنین لغزشی دچار شده‌اند! .

۶-

نویسنده آن‌گاه به موضوع « اهتمام آل ابی سفیان به محو آثار اهل بیت(ع) » برای توجیه و اثبات نظر خود استناد کرده که انصافاً در رسیدن به هدف ناکام بوده است! زیرا همه می‌دانند که بسیاری از جزئیات حوادث و وقایع مربوط به احوال اهل بیت(ع) در دوران اسارت در شام علیرغم این « اهتمام »، در منابع معتبر تاریخی و روایی نقل و گزارش گردیده است. یزید اگر می‌توانست آثار اهل بیت(ع) را از بین ببرد نمی‌گذاشت فرمایشات بلند و کوبنده و رسواگر امام سجاد(ع) یا زینب کبری(س) در آن مجلس کذایی به کتاب‌ها راه یابند. آری در کتب دست اول جزئیات دقیقی از فضائل و شجاعت‌ها و البته مصائب اهل بیت در شام نقل شده است که جعلیات برخی از روزه خوان‌ها و مداحان در ذکر مصیبت رقیه در برابر آن‌ها- به فرض حقیقت داشتن- بسیار ناچیز است حال چطور شده است یزید در خصوص این واقعه این قدر حساس شده و توانسته به کلی آن را از صفحات تاریخ محو کند.

۷-

و اما « کتاب الحاویة فی مثنائ المعاویه »! از اعتبار و وثاقت این کتاب همین بس که هیچکس از اهل تاریخ و تحقیق نمی‌داند مؤلف این کتاب کیست! کجا و کی می‌زیسته است! دین و مذهبش چه بوده و این

خبر و ده‌ها خبر دیگر بی سند و مدرک را از کجا آورده‌است! با این اوصاف آیا هیچ عالم و محققى به منقولات منفرد چنین کتابی کمترین اعتبار و حقیقتی را گمان می‌برد! درباره عماد الدین طبری و کتابش در جزوه «سودائیان عالم پندار» مشروح‌تر سخن گفته‌ایم و در سطور آینده نیز مطالبی درباره آن بیان خواهد شد.

۸-

نویسنده آن‌گاه تحت عنوان «نظر شهید مطهری درباره حضرت رقیه» ادعاهایی بسیار جالب و در عین حال غریب مطرح نموده و می‌نویسد:

«از جمله دلایلی که موجب تشویش اذهان عمومی [!!] در مورد حضرت رقیه شده است، تشکیک شهید مطهری درباره وجود حضرت رقیه است.^۱ باید توجه داشت که این بخش از کتاب حماسه حسینی در برگیرنده، یادداشت‌های استاد شهید است. در واقع این یادداشت‌ها، فیش‌های تحقیقاتی است که ایشان قصد داشته‌اند بعدها راجع به آنها تحقیق کنند تا به نتیجه نهایی و قطعی برسند، چنانچه در میان اهل پژوهش و تحقیق مرسوم است... از این یادداشت‌های استاد فرزانه، نمی‌توان برداشت کرد که ایشان وجود چنین دختری از سالار شهیدان را نفی کرده‌اند، زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که یک محقق در یادداشت‌های شخصی خود مطلبی را می‌نویسد، ولی بعد از این که تحقیق می‌کند به نتیجه‌ای عکس می‌رسد...».

بر این نظریه پردازی نویسنده محترم چند اشکال اساسی وارد است:

۱- نویسنده موضوع وجود «حضرت رقیه سلام... علیها» را از لحاظ باورهای دینی و اذهان عمومی چنان مهم تلقی می‌کند که گویا با تشکیک در آن، یکی از ضروریات دین یا اصول اعتقادی و بنیانهای مذهبی زیر سؤال رفته^۲ و اذهان عمومی مشوش می‌گردد! و حال آن‌که چنین دختری به فرض وجود، نه امام است و نه معصومه و نه از لحاظ مراتب ایمان و کمالات دارای مقام معنوی و روحی! - علی فرض وجود- طفل بی‌گناهی است که در اثر ظلم و ستم و فشار روحی فوت شده است مانند ده‌ها و صدها کودک بی‌گناهی که چنین سرنوشتی داشته‌اند. آری اگر چنین دختری وجود داشت بلحاظ این‌که فرزند امام معصوم است، شیعه موظف به احترام و تکریم نام او بود اما همه این‌ها نه بخاطر فضائل و کمالات معنوی و وجودی شخص او - که چنین کمالاتی برای طفل ۳ ساله امکان ندارد- بلکه صرفاً به دلیل حرمت خاندان گرامی‌اش بود و بس، گذشته از این موضوع باید توجه داشت که صرف امامزاده بودن دلیل فضیلت و کمالات معنوی در کسی نمی‌شود زیرا مقام و مرتبه روحی و معنوی فقط در سایه عمل و ایمان بدست می‌آید نه وابستگی نژادی و خانوادگی! بخصوص وقتی که شخص مورد نظر طفلی باشد که هنوز به بلوغ عقلی و فکری و حتی جسمی نرسیده است - پر واضح است که جایگاه پیامبران(ع) و سایر معصومین(ع) که از کودکی مؤید من‌عند... هستند از دایره این بحث خارج است- علیهذا تشکیک و حتی انکار در مورد چنین شخصی هیچ تشویشی در اذهان مؤمنین آگاه- یعنی آنهایی که دین خود را از

۱- خوب شد آن شهید سرفراز شهید شد و رفت!! و الا اگر زنده بود امروز او رابه اتهام «تشویش اذهان عمومی» به محاکمه می‌کشیدند! .

۲- در کشور ما عده‌ای عوام و جاهل و هوچی‌گر و هتاک درباره موضوع رقیه جایگاهی همچون «هولوکاست» نزد صهیونیست‌ها و غربی‌ها قائل‌اند! .

روی مبانی عقلی بدست آورده‌اند و نه پیروی وراثتی و شناسنامه‌ای- ایجاد نمی‌کند. آری ممکن است عوام جاهل را به تزلزل در اعتقادات هم بکشاند لیکن چنین اعتقادی اساساً مورد پذیرش دین مبین اسلام نیست.

۲- ادعای نویسنده دایر بر این که «در واقع این یادداشت‌ها، فیش‌های تحقیقاتی است که ایشان قصد داشته‌اند، بعدها راجع به آنها تحقیق کند تا به نتیجه نهایی و قطعی برسد»، واقعاً از آن حرفه‌است! گویا نویسنده محترم با هر ترفندی منجمله غیب‌گویی می‌خواهد وجود مدعای خود را ثابت کند! واقعاً ایشان از کجا دریافته است که استاد شهید این یادداشت‌ها را نوشته تا بعداً راجع به آنها تحقیق کند، آیا احتمال نمی‌توان داد یادداشت‌ها حاصل تحقیقات و نتیجه نهایی مطالعات ایشان باشد. اتفاقاً شواهد و قرائن نشان می‌دهد شق دوم احتمالات فوق به حقیقت بسیار نزدیک‌تر است بلکه عین حقیقت است زیرا:

اولاً- شورای نظارت بر نشر آثار استاد شهید در خصوص یادداشت‌ها در مقدمه کتاب چنین آورده است: «... این یادداشت‌ها حاوی مطالبی است که آن متفکر شهید به مرور ایام نگاشته‌اند و هدف از این نگارش، یادداشت مطالب قابل توجه جهت مراجعه بعدی و یا آمادگی برای سخنرانی بوده است ... که خود فصولی دارد و نکات بدیع و جدید نسبت به بخش اول زیاد دیده می‌شود...»

ملاحظه می‌شود که این یادداشت‌ها، صرفاً برای مراجعه بعدی نگاشته شده که طبعاً حاصل تتبعات و تحقیقات استاد می‌باشد و نه فیش‌های تحقیقاتی برای تحقیقات بیشتر! حال نویسنده چگونه به ادعای خود رسیده است معلوم نیست! شاید حاصل «کشف و شهود علمای بزرگ ... اهل معرفت باشد»!

ثانیاً- آیا در بیانات یا کتاب‌های دیگر آن شهید بزرگوار شاهی بر این که استاد شهید «به نتیجه‌ای عکس» یادداشت مربوط به تحریف‌آمیز بودن اخبار مربوط به دختر سه ساله کذایی (یعنی همان حضرت رقیه سلام ... علیها!) رسیده باشد وجود دارد؟ اگر نه! پس نویسنده محترم بر چه اساسی چنان قاطعانه در این باره فتوا داده است؟

ثالثاً- به گمان راقم این سطور، نویسنده جزوه مورد نقد، خود مستقیماً به یادداشت‌های استاد مراجعه نکرده و یا آن‌ها را با دقت نخوانده است! زیرا اندک توجهی در سیاق عبارات و نحوه نگارش یادداشت‌ها به خوبی حکایت از آن دارد که مطالب مزبور حاصل تحقیقات و نتیجه مطالعات و تأملات استاد است نه عناوین موضوعات برای تحقیقات بعدی، به این عبارت و جملات توجه کنید:

«پس معلوم می‌شود خود مردم هم عاملی برای جعل و تحریف‌ها هستند. بسیاری از زبان حال‌ها زبان حال نیستند:

ای خاک کربلا تو به من یاوری نما- چون نیست مادری تو به من مادری نما یعنی چه؟ نه امام چنین کلماتی به زبان آورده و نه شایسته شأن امام است، بلکه شایسته هیچ مردی نیست. یک مرد ۵۷ ساله فرضاً بخواهد از تنهایی و غربت بنالد مادر را نمی‌خواند. مادر را خواندن در شأن یک بچه

است که هنوز احتیاج به دامن مادر دارد...»^۱

« اما وظیفه ما: این وظیفه در دو قسمت باید بیان شود. وظیفهٔ علما و وظیفهٔ عامه و توده مردم... از لحاظ وظیفه نیز بیان خواهیم کرد که هر دو طبقه مسئولند ... »^۲

« اینجا باید بحثی دربارهٔ رشد اجتماعی بکنیم! بلکه بهتر است دربارهٔ رشد اجتماع بحث شود نه رشد اجتماعی...»^۳

« خلاصه بحث در وظیفه تودهٔ مردم ...»^۴

انصافاً آیا با توجه به سیاق و اسلوب عبارت فوق، حتی احتمال ضعیف می رود که اینها فقط یادداشت‌های استاد برای مطالعه و تحقیقات بعدی بوده است و نه نظر نهایی ایشان!

خدا کند نویسنده جزوه در این ادعا اشتباه کرده و از شدت و علاقه به اثبات نظر خود، به دام تحریف معنوی گرفتار نشده باشد انشا...!

و بالاخره عجیب‌تر از همه استدلال نویسنده برای اثبات این ادعاست که نه تنها این یادداشت مؤید انکار وجود رقیه توسط استاد شهید نیست بلکه مؤید آن است زیرا استاد در سخنرانی‌ها و کتاب‌های خود متعرض این مطلب نشده‌اند! واقعاً تعصب و عشق و علاقه چه کارها می‌کند!؟

شخصیتی علمی مانند استاد شهید مطهری در یادداشت‌های تحقیقی خود در بیان تحریفات لفظی در تاریخ عاشورا، ده مورد از نقل‌های بی پایه و موهوم و بی اساس را از جمله تحریفات مزبور بر شمرده است که یکی از آنها « داستان طفلی از ابی عبدا... که در شام از دنیا رفت و بهانهٔ پدر می‌گرفت و سر پدر را آوردند و همان جا وفات کرد»^۵ و سپس به منبع خبر هم اشاره می‌کند. با این حال جای شگفتی است که کسی ادعا کند چون استاد در سخنان و کتابهای خود به انکار این وجود موهوم تصریح نکرده است پس بر اساس نتیجهٔ « قیاس استثنایی» نه تنها ایشان منکر وجود وی نبوده بلکه « مؤید وجود ایشان است»!

در پاسخ این ادعا باید گفت: استاد شهید که در سخنان و یادداشت‌های خود به وجود صدها خبر دروغ اشاره نموده، آیا درباره همهٔ آنها در سخنرانی‌های خود با نام و عنوان و مشخصات تصریح کرده است؟

استاد شهید در بخش اول (سخنرانی‌های) حماسه حسینی می‌فرماید:

« اگر سیدالشهدا بیاید و ببیند ما برای او اصحاب و یارانی ذکر کرده‌ایم که او اصلاً یک چنین اصحاب و یارانی نداشته است...» سپس از این همه یاران ساختگی فقط برای نمونه به یکی از آنها

۱- استاد شهید مطهری/ حماسه حسینی/ ص ۵۹۰

۲- همان/ ص ۶۱۰

۳- همان/ ص ۶۱۴

۴- همان/ ص ۶۱۹

۵- همان/ ص ۷۰-۷۱

اشاره کرده و می‌فرماید:

« نمونه‌هایی از بعضی تحریف‌هایی که ... شده است... در چیزهایی که نسبت داده‌اند ذکر می‌کنم. مطلب آنقدر زیاد است که قابل بیان کردن نیست. اگر بخواهند روضه‌های دروغ را جمع کنند روضه‌هایی که می‌خوانند و دروغ است، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای بشود، من فقط به‌طور نمونه عرض می‌کنم...»^۱

آری اگر استاد می‌خواست به همه تحریقاتی که در تاریخ عاشورا در قالب مقتل و کتاب و نوحه و روضه و مدح و غیره ... جعل کرده‌اند تصریح کند باید چند هزار! صفحه کتاب به رشته تحریر در می‌آورد!

علیهذا دانش‌پژوه محترم و نویسنده « پژوهش »! باید توجه می‌فرمود که اینجا محل اجرای « اصل استحصاب » است زیرا انکار وجود رقیه در یادداشت‌های سابق استاد متیقن است و شک لاحق نمی‌تواند یقین سابق را بی‌اثر کند و بر اساس اصل، یقین سابق ابقاء می‌گردد.

معذالک با همه این تفصیل و پس از صغری و کبری چیدن‌های متعدد، گویا نویسنده محترم پس از کلنجار با وجدان، حتی خود را هم نتوانسته است قانع کند لذا در ادامه می‌نویسد:

« اگر ایشان بخاطر پیدا نکردن دلیل نتوانسته‌اند این مطلب را قبول کنند آیا موجب می‌شود که ما پس از پیدا کردن دلیل هم، وجود مبارک حضرت رقیه(س) را انکار کنیم به بهانه این که یکی از علما دلیلی بر این مطلب پیدا نکرده است؟ »

پاسخ این استدلال بسیار سست و بی‌پایه را در بحث‌های گذشته دادیم در اینجا چند نکته جدید را متذکر می‌شویم:

۱- نویسنده- بنابر این- باید بپذیرد که شخصیتی علمی مانند شهید مطهری- که دقت نظر و احتیاط‌های علمی او بر هیچ‌کس پوشیده نیست- به صرف عدم وجود دلیل در منابع تاریخی و روایی دال بر « وجود مبارک حضرت رقیه سلام... علیها »، وجود او را انکار فرموده و اخبار مربوط به او را از تحریفات تاریخی بر شمرده است! یعنی برخلاف مبنای مختار نویسنده در ابتدای « پژوهش » خود!

۲- آیا به گمان نویسنده محترم، دلایل تاریخی از سنخ صدف و یا گوهرهای زیر دریا یا جواهرات زیرخاکی است که عده‌ای بدنبال آن باشند و گروهی موفق شده و عده‌ای بی‌توفیق شوند؟ برادر! آن دلایلی را که امثال شما دانش پژوهان آنها را تازه یافته‌اید صدها سال است در دسترس اهل علم و تحقیق است! یقیناً استاد شهید بارها برای کشف تحریفات عاشورا به کتاب‌های بی‌اعتباری چون «کامل بهایی» و «روضه الشهداء» و ... مراجعه کرده‌است! آیا به نظر شما ایشان دلایل تازه‌یاب مورد نظر شما در این کتاب‌ها را ندیده است؟ چرا! لیکن آن بزرگوار با دید نقاد و اندیشه‌سترس خود همان «دلایل» را جزو تحریفات تاریخ عاشورا دانسته است!

۱- استاد شهید مطهری/ حماسه حسینی/ ص ۵۸۴

نویسنده آن گاه به دو «شبهه» دیگر درباره آن وجود مبارک (رقیه) می‌پردازد که می‌گویند: وجود آن حضرت! فقط در منابع بعد از قرن هفتم آمده است و قبل از قرن هفتم سندی برای اثبات این وجود مبارک! نداریم! آنگاه به نقل قندوزی در کتاب ینابیع الموده از مقتل ابی مخنف استناد می‌کند که امام(ع) هنگام وداع حضرت رقیه را هم خطاب می‌کند.

متأسفانه نویسنده محترم در این قسمت از رساله نیز در اثبات ادعای خود طریق سراسر خطایی را پیموده است که به مهم‌ترین آنها ذیلاً اشاره می‌شود:

اولاً- اصل کتاب ابی مخنف صدها سال است که از بین رفته و آخرین نقل از کتاب مزبور را مورخ نامدار ابوجعفر طبری متوفای سال ۳۱۰ در کتاب تاریخ خود آورده است. «... اما آنچه پیش‌تر در جلد عاشر بحار منتشر شده بود و بارها نیز با عناوین مختلف به صورت مستقل چاپ شده است اعتباری ندارد و استناد به آن نشاید و نباید کرد...»^۱ لذا اکثریت قریب به اتفاق محققان و کتاب‌شناسان و حدیث‌پژوهان به مجعول بودن نسخه‌ای که مجلسی به آن استناد کرده است، تصریح نموده‌اند.^۲ زیرا همانطور که گفته شد اصل کتاب صدها سال قبل از مجلسی (متوفای ۱۱۱۰) از بین رفته است. این درحالی است که قندوزی صاحب ینابیع الموده از علمای قرن ۱۱۳ (متوفای ۱۲۹۴ هـ. ق. ۲۰۰ سال پس از مجلسی) است. لذا استناد مستقیم او به مقتل ابی مخنف فاقد هرگونه اعتبار است زیرا به کتابی مجهول و محرف استناد کرده است. نویسنده «پژوهش» بدون ذکر دوران حیات قندوزی چنان می‌نماید که گویا وی این خبر را بلاواسطه از ابی مخنف نقل کرده و حال آن‌که فاصله زمانی دوران حیات آنها بیش از هزار سال است!!

ثانیاً- همانطور که نویسنده هم به آن اشاره کرده، در اکثر نسخه‌های کتاب مزبور اصلاً کلمه «رقیه» در خبر مورد نظر نیامده است! جالب این‌که در بعضی از نسخه‌های متأخر نسخ «لهوف» سیدبن طاووس نیز این کلمه در خبر یاد شده اضافه شده است! آیا این کلمه را نساخ و عشاق سینه چاک وجود مبارک ... به نسخ مزبور اضافه کرده‌اند!؟

استناد نویسنده به نظریه‌ای درباره «زیاده و نقیصه» در نسخه‌های متعدد یک متن، بکلی نامربوط و بی‌وجه است زیرا وقتی در متون مقدم که در مقام بیان خبر مورد نظر هیچ اثری از کلمه زیاده نمی‌باشد نوبت به نظریه‌پردازی درباره موضوع مانحن فیه (زیاده و نقصان) نمی‌رسد.

ثالثاً- قطع نظر از اشکالات فوق، مطلب مهم این‌است که بر محققین از اهل تاریخ مسلم است که امام حسین(ع) خواهری- پدری- بنام رقیه داشته‌اند که همسر مسلم بن عقیل بوده و در کربلا هم حضور داشته است آیا تردیدی می‌توان کرد که (برفرض وجود کلمه «رقیه» در خبر مزبور) خطاب امام(ع) به همین خواهرشان بوده است؟ گویا مجبوریم برای اینکه برای عده‌ای روضه‌خوان و مداح سرمایه و دکان فراهم کنیم به زور دختری برای امام بتراشیم! آیا می‌توان باور کرد امام(ع) هنگام وداع خواهرش را که

۱- محمد صحتی سردرودی/ عاشورا پژوهی/ص ۶۳

۲- همان/ص ۶۳

همسر شهید و احیاناً مادر شهید هم هست رها کند و مورد خطاب قرار ندهد و بین خواهران خود در آن لحظات عاطفی تبعیض قایل شود؟!

-۱۰-

دومین منبع مورد نظر نویسنده که مستند مدعایش قرار گرفته قصیده منتسب به سیف بن عمیره است که بر این استناد و توجیهات آن نیز چند اشکال اساسی وارد است:

اولاً- منبع نقل این قصیده کتاب منتخب طریحی است که از بی اعتبارترین و تحریف سازترین کتابها به شمار می رود و هیچ مورخ و محدث خیبری کمترین بهایی به نقل های آن نداده است چنان که نظر محدث قمی را سابقاً درباره آن نقل کردیم^۱ فلذا انتساب این شعر به سیف بن عمیره هیچ اطمینانی ندارد! .

ثانیاً- نویسنده در پاسخ به این مطلب که منظور از رقیه در شعر ، دختر امیرالمؤمنین(ع) است مطالب بسیار سست و بی اساسی بیان کرده و می نویسد:

« این کلام با بیت بعدی این شعر ناسازگار است زیرا... روشن است که رقیه دختر امیر المؤمنین(ع) نمی تواند حضرت فاطمه(ع) را مادر و مادر بزرگ!] خود خطاب کند چرا که مادر او ام حبیب بنت ربیعہ التغبیہ است! «

وجداناً این حرف هم از آن حرفهاست ! گویا نویسنده خیال کرده شخص مزبور برای اخذ شناسنامه در اداره ثبت احوال نام مادر خودش را بر زبان آورده ! یا اینکه در خاندان امامت هم بحث تنی و ناتنی مطرح بوده است فلذا رقیه دختر امیرالمؤمنین(ع) نمی توانست نام مادر ناتنی خود آن هم شخصیتی مانند صدیقه کبری را بر زبان آورد! واقعاً این نوع تعصبات و جزم اندیشی ها شگفت آور است.

ثالثاً- نویسنده سپس سیاق شعر را هم شاهد دیگری بر اینکه رقیه مذکور نمی تواند دختر امیرالمؤمنین(ع) باشد، آورده به این بیان که رقیه در کنار سکینه آمده است هر چند واقعاً این سخن چنان سست است که پاسخی لازم ندارد با این حال برای خالی نبودن عریضه! باید گفت هردانش آموز مدرسه که کتاب فارسی خود را خوب خوانده باشد می داند در زبان شعر ترتیب و تقدم و تأخر کلمات حاکی از ترتب واقعی و پیش و پس بودن معانی در عالم واقع نیست شاعر بدنبال تصحیح ردیف و قافیه و وزن شعر است چطور می توان با استناد به این گونه موضوعات، به اثبات وجود یک شخص در عرصه تاریخ پرداخت؟ واقعاً همت گران می طلبد!!

جالب این است که نویسنده در صفحه قبل در اثبات مدعای خود به متنی استناد نمود که در آن چنین آمده است: « یا ام کلثوم، یا سکینه، و یا رقیه و یا عاتکه و یا زینب ...» که در آن به لحاظ نثر بودن بیان، ترتیب مورد نظر نویسنده می بایست دقیق تر رعایت می گردید حال آن که ابتدا ام کلثوم(خواهر)، سپس سکینه (دختر) و در آخر کلام، زینب آمده است! .

محقق محترم آن گاه به کتاب لباب الانساب ابن فندق استناد نموده که در این باره در سطور آینده توضیح خواهیم داد.

نویسنده در ادامه استدلال‌های خود به نقل‌های دیگری که تعداد دختران امام حسین(ع) به چهار رسانده‌اند اشاره کرده و می‌نویسد « این نقل‌های مختلف با یکدیگر تعارض ندارند...»

در توضیح این مطلب شایسته ذکر است که: در برخی منابع تا ۱۵ دختر برای امام حسین(ع) نقل شده است پس هنوز جا برای تحقیق و اثبات وجودهای مبارک دیگر و برپایی چندین گنبد و بارگاه جدید هست چنان که نتیجه این تحقیقات را در این روزها می‌بینیم. به این خبر توجه فرمایید:

« عضو کمیسیون اصل ۹۰... گفت که یکی از این شکایت‌ها این است که در مدتی کوتاه، شمار مقبره امامزاده‌های کشور از ۴ هزار به ۱۱ هزار افزایش یافته است!!!... بر اساس برخی آمار تعداد مقبره امامزادگان ایران در اوایل انقلاب ۱۵۰۰ مقبره بود و بنابر آمارهای رسمی تا سال جاری بالغ بر ۱۰۵۰۰ مقبره رسیده است [یعنی] طی سی سال گذشته بطور میانگین، سالانه تعداد ۳۰۰ امامزاده در ایران [کشف شده است]... نکته جالب دیگر در این رابطه خواب دیدن‌های فراوان خانه‌های اطراف در مناقب این امامزاده‌ها و نصب زیارتنامه بر سر قبور آنهاست... برخی از افراد با نقل این که از این سنگ خون جوشیده است برسر آن نشسته و دعا می‌خوانند و سنگ را می‌بوسند...»^۱.

مشاهده می‌فرمائید که بر مبنای کاملاً علمی مختار امثال نویسنده این « جستار » ! علیرغم عقب ماندگی در سایر امور، در کشف و یا خلق امامزاده، الحمدا... به تولید انبوه رسیده‌ایم!!

بالاخره نویسنده محترم به آخرین و مهم‌ترین قسمت « جستار » می‌رسد و توجه خواننده را به پاره‌ای!! از ادله جلب می‌کند که شخصاً به آنها دست یافته است. هر چند عمده آنها تکرار همان مستندات است که سابقاً ذکر کرده بود.

مستند اول نقل قندوزی در ینابیع الموده است که درباره آن توضیحات کافی داده شد.

درخصوص نقل لهوف نیز همان اشکالات وارد است زیرا:

اولاً- در نسخ قدیمی تر لهوف از کلمه « رقیه » خبری نیست و در نسخ متأخر این کلمه را به آن افزوده‌اند فتأمل! . نظریه مربوط به اختلاف نسخ نیز در این خصوص مردود است زیرا این نظریه درباره نسخی می‌تواند صادق آید که تقدم و تأخر تاریخی آنها معلوم نباشد. نه این که در تمام نسخ مقدم کلمه یا جمله‌ای نباشد و در نسخ متأخر به آن اضافه شده باشد!

ثانیاً- حتی اگر نقل نسخه مورد نظر را بپذیریم این رقیه قطعاً رقیه بنت امیرالمؤمنین(ع) است مخصوصاً

اینکه در این نقل ترتیب نیز رعایت شده و پس از ام کلثوم و زینب نام رقیه خواهر دیگر امام (ع) آمده است!!

۱۳-

مستند بعدی نویسنده، کتاب کامل بهایی نوشته عماد الدین طبری است که ما در خصوص بی اعتباری و سخافت نقل‌های تاریخی آن به تفصیل در جزوه «سودائیان عالم پندار» سخن گفته‌ایم که در اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این مقال همین قدر می‌گوییم اگر هم طبری جزء علمای بزرگ و مورد اعتماد شیعه باشد اما با توجه به صغف و سستی و بی‌پایگی اکثر نقل‌های تاریخی در کتاب کامل بهایی، از لحاظ بینش تاریخی و استحکام مبنای نقل روایات تاریخی، سطح معلومات تاریخی وی از مرتبه بسیار نازلی برخوردار بوده است و لذا نقل‌های تاریخی کتاب مزبور فاقد هرگونه اعتبار و ارزش علمی است.

همانطور که قبلاً ذکر آن رفت مستند و مأخذ خبر قصه دختر ۳ ساله در کامل بهایی، کتاب ناشناخته‌ای بنام حاویه با نویسنده‌ای ناشناخته‌تر و مجهول الهویه بنام مأمونی است که تاکنون هیچکس نتوانسته به کمترین آگاهی از حتی دوران زندگی او دست یابد یا بداند که او کیست و چکاره بوده است! و ظاهراً از این کتاب و نویسنده آن فقط در کتاب کامل بهایی سخن به میان آمده است! آیا برآستی می‌شود به نقل منفرد چنین کتابی اعتماد کرد؟.

حال نویسنده محترم از کجا و چگونه به این نوشته موهوم لقب «کتاب پر ارج» داده است خدا می‌داند!

اما و هزار اما! که نویسنده باز برای اثبات مدعای خود استناد بی‌جایی به نظر برخی بزرگان از جمله شهید بزرگوار محمد باقر صدر می‌کند که ربط این مسائل به مطالب مورد نظر نویسنده با صد من سریشم هم غیرممکن به نظر می‌رسد. فقط ذکر این نکته در پاسخ به نویسنده کافی می‌نماید که تردیدی نیست که مقام علمی و فقهی عمادالدین طبری هرگز به پای ملامهدی نراقی صاحب کتاب محرق القلوب نمی‌رسد با این حال می‌بینیم آن مرحوم چه دروغ‌های شاخدار و احادیث ضعیف و بی‌سند و مدرک را در کتاب خود آورده است که به برخی از آنها محدث نوری در لؤلؤ و مرجان و شهید مطهری در حماسه حسینی اشاره کرده‌اند. از همه این‌ها گذشته مطالعه‌ای گذرا بر مطالب تاریخی کتاب کامل بهایی نشان می‌دهد که اتفاقاً «ایشان بدون هیچ منبع و مدرک معتبری» بسیاری از مطالب را در کتاب خود آورده است که قصه دختر ۳ ساله فقط یکی از آنهاست!.

نویسنده در ادامه ادعا می‌کند شیعیان سرتاسر دنیا! به وجود مبارک حضرت رقیه!! معتقد هستند که گستردگی این اعتقاد نمی‌تواند ناشی از نقل منحصر به فرد طبری باشد!

در پاسخ باید گفت: بسیاری از علما و مورخین بلکه همه آنهایی که اهل تحقیق و دقت علمی هستند اعتقادی به وجود مبارک! آن حضرت ندارند. عالمانی چون آیت‌الله العظمی سبحانی، دکتر سید جعفر شهیدی، شهید مطهری، مرحوم آیتی، رسولی محلاتی ووو! پر واضح است که کثرت اعتقاد عوام الناس به هیچ وجه ملاک حقیقت نیست! زیرا عوام مردم اغلب این‌گونه از اعتقادات خود را از مداح و روضه‌خوان می‌گیرند نه از علما!!

اما چگونه این کتاب چنان مشهور شده که مردم اعتقاد خود را از آن گرفته‌اند، پاسخ این است:

اولاً- معلوم نیست مردم در آن زمانها (دوران عماد الدین طبری) به وجود مبارک ... معتقد بوده‌اند چون هیچ نقل معتبری در این خصوص وجود ندارد و سابقه اعتقادی عوام به آن وجود مبارک، به کشفیات قبر وی بر می‌گردد که قدمت‌اش علی‌الظاهر به سیصد سال نمی‌رسد!.

ثانیاً- وقتی کتب تحریف‌گر و بی‌اعتباری مثل روضه الشهداء و اسرار الشهداء حتی روزگار ما این چنین به شهرت می‌رسند چرا کامل بهایی نرسد؟.

ثالثاً- این که چرا علمای آن زمان در مقابل چنین بدعتی سکوت کرده‌اند پاسخ‌اش این است که به همان دلیلی که بسیاری از علمای زمان ما در برابر بدعتها و خرافات- شاید از ترس عوام الناس و یا ...- سکوت کرده‌اند. مگر ندیدیم که بر سر یکی از این علما بخاطر انکار وجود مبارک حضرت رقیه چه بلایی آوردند!! ای بسا عمر کوتاه وی پس از این انکار، دق مرگ شدن وی بوده باشد! شاید! . درباره نقل کشف‌الغمه درباره تعداد فرزندان امام حسین(ع) در جزوه «سودائیان عالم پندار» مطالبی گفته‌ایم و تکرار نمی‌کنیم.

-۱۴

یکی دیگر از ادله‌ای که نویسنده در اثبات وجود مبارک رقیه به آن استناد کرده، سندی است که واقعاً ارزش علمی این «جستار» را بسیار بالا برده است. سندی که دیگر طرف را توان پاسخگویی از دست برود و عالم و عامی را تسلیم نماید. و آن خبری است که در کتاب عظیم الشأن! «منتخب التواریخ» آمده است بدین شرح: «شیخ محمد علی شامی به من گفت: پدر بزرگ مادری من، سید ابراهیم دمشقی، سه دختر داشت. دختر بزرگ، شبی در خواب حضرت رقیه را می‌بیند، حضرت به او می‌گوید: به پدرت بگو که به والی شام خبر بدهد که در قبر من آب افتاده، بیاید و تعمیر کند. دختر خواب را به پدر می‌گوید ولی پدر می‌ترسد و خبر نمی‌کند. شب دوم دختر وسط و شب سوم دختر سوم همین خواب را می‌بینند و شب چهارم خود سید ابراهیم آن حضرت!!! را در خواب می‌بیند و حضرت با عتاب به او می‌گوید: چرا به والی خبر نمی‌دهی؟. سید نزد والی شام رفت و ماجرا را گفت. والی دستور داد علمای شیعه و سنی آمدند والی گفت: قفل حرم به دست هر کس باز شود او متصدی نبش قبر است. قفل به دست سید ابراهیم باز شد. سید قبر را نبش کرد و آن بچه را بیرون آورد و در بغل نگه داشت و قبر را تعمیر کرد. سید پس از پایان کار از خدا خواست: خدایا پسری برایم عطا کن. دعای او قبول شد و سید مصطفی به دنیا آمد. والی شام ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت. سلطان عبدالحمید سید ابراهیم را متولی قبور شریف کرد. همین الان تولیت قبور شریفه بدست سید عباس است که پسر سید مصطفی است. این ماجرا گویا در سال ۱۲۸۰ قمری روی داده است.»

حال با این قصه راز و رمز و چگونگی و چرایی افزایش تعداد قبور امامزادگان ایران طی ۳۰ سال از ۱۵۰۰ عدد به بیش از ۱۱ هزار به‌خوبی برملا می‌گردد!.

البته اگر پایمردی و روشن بینی برخی از علمای ربانی (یعنی همان‌هایی که جهالت و نادانی عوام الناس نردبان آقایی‌شان نیست و لباس سربازی امام زمان را نه برای استحمار توده مردم بلکه برای دفاع از مرزها و حریم دین الهی برتن کرده‌اند) نبود امروز تعداد این امامزاده‌ها به صدها هزار می‌رسید! چنانکه چندی پیش در یکی از شهرهای اطراف زنجان دختر یکی از امثال همین سید ابراهیم دمشقی‌ها! خوابی می‌بیند که وجود

مبارک رقیه به محلی در اطراف آن شهر تشریف فرما شده است! فردای آن روز که این خبر در شهر و حتی شهرهای اطراف پیچید چه غوغایی در آن محل ایجاد شد و در اندک زمانی چه معجزه‌ها دیده شد و چه مریض‌ها شفا یافت! چند روزی از این واقعه نگذشته بود که خاک آن محل تبرکاً به یغما رفت! و گودالی بزرگ در محل ایجاد شد! همان روزها کاروان‌های زیادی در قالب هیأت‌های سینه زن همراه با مداح‌های معروف شهر عازم محل شدند و چه شیون و بلوایی بپا شد! و اگر همت و قاطعیت مرحوم امام جمعه اسبق زنجان نبود امروزه یقیناً بارگاه عظیمی آنجا برپا بود و البته سید عباسی هم مانند پسر همان آسید مصطفی‌ها تولیت آنرا برعهده داشت! .

باز هم سال‌ها قبل از این حادثه کشف و کرامتی همانند آن در یکی از روستاهای اطراف زنجان دیده شد که آن نیز با مقابله آن مرد خدا بساطش برچیده شد. اما پس از آن مرحوم چندین امامزاده نوپدید در روستاهای اطراف زنجان کشف شده‌اند که زوار بسیاری هم دارند و حوائج زیادی را هم برآورده میکنند. برآستی اگر این همه امامزاده نباشد این سید عباس‌ها و سید ابراهیم‌ها و این همه مداح جورواجور کشوری و بین‌المللی از کجا روزی حلال خود را بدست خواهند کرد!! و این همه مردم حوائج‌شان را از چه کسی خواهند گرفت؟! ... اعلم به دقائق الامور!

حال ببینیم منبع این روایت بسیار معتبر از چه جایگاه علمی برخوردار است! به واقع هیچ، نویسنده این کتاب متوفای ۱۳۵۲ ه.ق است و کتاب مزبور نه ارزش تاریخی دارد و نه اعتبار علمی! کشکول ماندی است که نویسنده مرحوم آن، هر راست و دروغی را از هر کجا گیر آورده یا شنیده، بدون کمترین بررسی و حتی تأمل در آن نقل کرده است. بدون تردید در هیچ نوشته علمی و تحقیقی به مندرجات چنین کتابهایی اعتنا نمی‌شود- هر چند می‌تواند یکی از دلایل وجود مبارک حضرت رقیه سلام ... علیها قرار گیرد زیرا مستندات آن وجود مبارک فقط و فقط در چنین منابع پر ارجی پیدا می‌شود و بس! ، نگارنده این سطور روا نمی‌داند با ذکر نمونه‌هایی از دروغ‌های منقول در این کتاب و یا روایات سست و ضعیف آن موجب تضییع وقت خواننده شود! ضمن اینکه خود روایت مورد استناد گویای همه حقایق مربوط به آن کتاب است.

۱۵-

حال قبل از اینکه به بررسی آخرین دلیل نویسنده در خصوص اثبات وجود مبارک مورد بحث! بپردازیم، کمی به عقب برمی‌گردیم و ارزش علمی مستند دیگری از « پژوهش » را که اتفاقاً این روزها از سوی عده‌ای با ذوق زدگی به‌عنوان مدرک معتبر و قدیمی دال بر وجود رقیه مطرح می‌شود مورد بررسی و سنجش قرار می‌دهیم.

مستند یاد شده مطلبی است که در کتابی تحت عنوان « لباب الانساب » آمده است. این کتاب اخیراً با تحقیقی نه چندان دقیق و بدون رعایت اصول علمی بر اساس چند نسخه خطی، جمع‌آوری و چاپ شده است. قبل از این که به بررسی ارزش تاریخی و علمی کتاب و نیز مطلبی که در « جستار » مورد نقد، به آن استناد شده بپردازیم، لازم است به یک ادعای نویسنده پاسخ دهیم آنجا که می‌گوید « ... این کتاب ، کتاب نسب شناسی است نه کتاب تاریخ. در کتاب نسب شناسی، نام افراد و نسب‌ها مهم است برخلاف کتب تاریخی که عمدتاً خود قضایای تاریخی مهم‌اند بنابراین وقتی در چنین کتابی به‌وجود و اسم حضرت رقیه تصریح می‌شود،

اعتبارش نسبت به کتب تاریخی‌ای که اسم ایشان را جزء دختران امام حسین(ع) نیاورده‌اند، بیشتر است»

این ادعا به کلی بی اساس و باطل است! زیرا برای هر کس که اندک آشنایی با مبانی و روش‌ها و نیز اهداف مطالعات تاریخی دارد روشن است که اگر منظور از مطالعه تاریخ و علم الانساب آگاهی از وجود و حقیقت احوالات اشخاص و چگونگی حوادث و رویدادهای تاریخی است این مقصود ابتدا و در اصل بواسطه منابع معتبر تاریخی حاصل می‌شود و سپس نوبت به کشف و درک نسب او می‌رسد که موضوع علم الانساب است. به بیان دیگر، ابتدا باید وجود تاریخی شخصی در منابع معتبر تاریخی محرز شود و سپس بررسی شود که اسلاف و اخلاف او چه کسانی هستند. لذا هیچ‌کس بدو و ابتدائاً برای اثبات و یا احراز وجود تاریخی یک شخص به کتب انساب مراجعه نمی‌کند. نتیجه این که اگر به وجود کسی در منابع تاریخی معتبر، هیچ اشاره‌ای نشده و یا هیچ سند و مدرک تاریخی دال بر وجود او در منابع مزبور یافت نشود گر چه نام او در نسب نامه‌ای نقل شده باشد، به چنین مدرکی به‌عنوان دلیل وجود آن شخص اعتنایی نمی‌شود. توجیه چنین رویکردی این است که عمده مستندات مطالب مندرج در کتب انساب، نه سند و روایت معتبر بلکه مشهورات و مسموعاتی می‌باشد که مؤلف آن کتاب‌ها با آنها مواجه بوده‌اند، پر واضح است که هیچ‌گاه مسموعات و مشهورات جای سند و مدرک معتبر را بلحاظ علمی نمی‌دهد زیرا «ربّ مشهور لا اصل له!» در نتیجه اهل تحقیق از علما و مورخین، هیچ‌گاه، برای اثبات وجود یک شخص در تاریخ منحصرأ و مستقیماً به کتب انساب استناد نمی‌کنند! .

و اما! کتاب لباب الانساب،! در خصوص این کتاب، ابتدا باید گفت که بسیاری از مطالب و بخش قابل توجهی از کتابی که تحت این عنوان اخیراً با انتساب آن به ابن فندق بی‌هقی بر اساس چند نسخه خطی جمع‌آوری و چاپ شده است به‌علت مخدوش و مغشوش بودن و در نتیجه ابهام در اصالت آن فاقد ارزش علمی و تاریخی قابل قبول است.

توضیح این که تورق کتاب توأم با دقت در فصل‌بندی و مطالب آن به‌خوبی روشن می‌کند که بخش‌هایی از کتاب چاپی، جزو کتاب لباب الانساب نیست و به‌عبارت دیگر هم‌عناوین و محتوای فصول کتاب و هم اسلوب و سبک نگارش مطالب آن‌ها کاملاً حکایت از این دارد که بخش‌هایی از این کتاب چاپ شده، جزء کتاب اصلی نبوده و بعدها توسط نساخ یا دیگران به آن اضافه شده است!! .

بدین توضیح که: کتاب ظاهراً در دو جزء تألیف گردیده که شامل فصول متعددی است. در یکی از فصول آن تحت عنوان «فی معانی الاسماء المذكوره فی نسب بنی هاشم» پس از توضیح مختصر در باره معانی لغوی نام تیره‌های بنی هاشم، به ذکر اولاد امیرالمؤمنین(ع) و زوجات آن حضرت می‌پردازد. سپس، بعد از بیان مختصری از فضائل امام حسین(ع)، طی جداول متعدد به معرفی اولاد آن حضرت پرداخته شده است. آن‌گاه تحت عنوان «الحسین بن علی... (ع)» پس از بیان مقام و فضائل امام حسین(ع) و امام سجاد(ع) (تحت فصلی جداگانه) در قالب چند جدول به معرفی دختران امام حسین(ع) می‌پردازد به نام‌های: فاطمه، سکینه، زینب و ام کلثوم که در مقابل اسامی دو نفر اخیر نوشته «ماتت صغیره» و ضمناً مادر هر دوی آنها را شهربانو بنت یزدجرد معرفی می‌کند.^۱ نکته قابل تأمل این که نویسنده علیرغم اشاره به موضوع اسارت اهل

بیت(ع) در شام هیچ مطلبی در خصوص زنان و مکان وفات آن دو طفل بیان نکرده و نامی هم از رقیه نبرده است. اما نکته مهم تر و مورد نظر این است که پس از مطالب مذکور، فصل دیگری تحت عنوان «الطبقه الخامسة (العلویه الجعفریه و العقیله)» باز شده است^۱ که مجدداً به ذکر اولاد امیر المؤمنین(ع) و جعفر ابن ابیطالب و عقیل می پردازد، که هم سبک نگارش و هم عنوان بحث و هم تکراری بدون مطالب نشان می دهد این بخش از کتاب نمی تواند جزو کتاب اصلی باشد. زیرا این عنوان(الطبقه الخامسة) مسبوق به طبقات اولی چهارم نیست و اصلاً چنین عناوینی در مندرجات قبلی کتاب دیده نمی شود.

اما جالب تر این که پس از این عنوان، سر فصل دیگری تحت «الطبقه السابعة- الحسينیه و الحسينه و العباسه و ...»^۲ باز شده است که دارای همان مشخصات و ایرادات است بلکه مشکل بیشتر هم شده است. به این دلیل که اصلاً طبقه سادس‌آی ما بین الطبقه الخامسة و الطبقه السابعة نیست!! وانگهی عنوان مزبور هم دارای اشکال است زیرا کلمه «الحسینیه» قبل از «الحسنیه» آمده است. بالاخره این که اساساً از اولاد امام حسن(ع) ذکری به میان نیامده است. و از همه مهم تر این که چند صفحه قبل در جدول بنات امام حسین(ع) همانطور که ذکر آن رفت چهار دختر برای امام حسین(ع) با ذکر اسامی یاد شده نقل کرده بود اما در این قسمت می نویسد: «اما الحسينیه، فهم من اولاد الحسين بن علی علیهم السلام، و لم یبق من اولاده آلا زین العابدین (ع) و فاطمه و سکینه و رقیه»^۳ !!

از این جا معلوم می شود ۱- آنچه در فصل قبلی در مقابل اسامی دو دختر بنام زینب و ام کلثوم نوشته بود «ماتت صغیره»، یعنی آن دو قبل از شهادت امام حسین(ع) وفات یافته اند. ۲- به دلایل پیش گفته کاملاً روشن است که این دو بخش جزو کتاب اصلی نیست و عمداً یا اشتهاً نوشته دیگری را داخل در کتاب کرده اند! بدین ترتیب کلمه «رقیه» را هم بعدها همانند نسخ متأخر لهوف و دیگر کتب مذکور در جزوه وارد آن ها نموده اند!

نکته قابل تأمل دیگر این که محقق در مقدمه به موضوع درج و ادخال مطالبی در قالب جزواتی به اصل کتاب توسط نسخ تصریح کرده است و می نویسد:

«ولابدّ هنا من لفت نظر و هو انّ هناك کراسه توجد فی خلال جمیع نسخ الموجوده فی ذکر احوال الائمه المعصومین علیهم السلام، فهذا الکراسه لیست من اللباب، بل ادرجها النسخ فیها، هذا صار منشأ لخبط و وهم بعض المعاصرين فی استفاده مطلب منها، نسبه الی المؤلف الجلیل، و لیس لذلک»^۴

نتیجه این که: اولاً- تاریخ تألیف کتاب لباب الانساب قرن ششم است و در کتابهای قدیمی تر هیچ اثری از رقیه وجود ندارد!

ثانیاً- کتب انساب غالباً بر اساس مسموعات و مشهورات نوشته می شوند نه با استناد به روایات تاریخی معتبر!

۱- لباب الانساب/ ص ۳۵۳

۲- همان/ ص ۳۵۵

۳- همان/ ص ۳۵۵

۴- همان/ ص ۱۶۱

ثالثاً- بنابر توضیحاتی که داده شد بخش‌هایی از کتاب لباب الانساب، مجعول و توسط نسّاخ وارد کتاب شده‌اند که بنابر دلایلی که ذکر شد بخشی که در آن از رقیه نام‌برده شده جزو مجعولات می‌باشد.

-۱۶-

مطلب و دلیل بعدی که شدت تعصب و علاقه و اهتمام نویسنده را به وجود رقیه سلام ... علیها!! نشان می‌دهد استدلال عجیبی است که وی برای اثبات مدعای خود آورده و ضمناً در این طریق به نظر علمی عالمی هم استناد جسته است.

بدین بیان که می‌نویسد:

« مجرد شهرت، در ثبوت پاره‌ای از موضوعات خارجی کافی است مثل اثبات مکان ابراهیم در مسجد الحرام... بنابر این، اثبات قبر حضرت رقیه ... به اقامه بینه نیازی ندارد بلکه صرف شهرت در اثبات آن مکان شریف کافی است»

واقعاً چنین ادعایی خیلی جرئت و شجاعت!! می‌خواهد. اثبات مکان مقام ابراهیم که اصل وجود آن بین‌الشیبوت است کجا و اثبات قبر رقیه که اصل وجود آن فاقد هر گونه دلیل و سند معتبر است کجا! آری! بر اساس همین رویکرد علمی! است که فعلاً یازده هزار امامزاده روی دست سازمان اوقاف مانده و نمی‌داند با آنها چه کند! از این یازده هزار بنابه نقل همان سازمان بیش از ۹ هزار در طول ۳۰ سال گذشته پا به عرصه وجود گذاشته‌اند و اگر بنابر مبنای نویسنده باشد در چند دهه آینده همه این‌ها به نصاب شهرت رسیده و به هیچ بینه دیگری برای اثبات حقیقت آنها نیازی نخواهد بود! هرچند گویا باسی نیست! چون با شرایط موصوف برای عده‌ای به عنوان متولی و روضه‌خوان و مداح اشتغال‌زایی خواهد شد و ای بسا برخی از مراکز عمومی و دولتی هم بهره‌ای از آن ببرند.

لذا آن عالم بزرگوار - که نویسنده در جزوه به نظر ایشان استناد نموده- بهتر بود ابتدا خود وجود حضرت رقیه را اثبات می‌فرمود سپس به چرایی التزام خود بر مدفن او در مکان معهود بر اساس شهرت استدلال می‌کرد.

البته ما در جای دیگری هم گفته‌ایم که موضوعات و واقعیت‌های تاریخی فقط بر اساس سند و مدرک تاریخی معتبر اثبات می‌شوند و نه بر مبنای فتوای هیچ آیت ... العظمایی! زیرا اگر غیر از این باشد علم تاریخ به افسانه پردازی و قصه‌گویی‌های خیال‌بافانه تبدیل می‌شود! ضمن این‌که بزرگانی بوده و هستند که ای بسا در فقه و اصول دارای مقامی والا باشند اما از تحلیل وقایع و حوادث تاریخی عاجزند و سطح فهم‌شان در این‌گونه مسائل در حد عوام الناس است این قضیه از همان سال‌های وقوع انقلاب حسینی در سال ۶۱ هـ تا امروز صادق است! از عبدا... ابن عباس‌ها بگیر! و از ملاحسین کاشفی‌ها و دربندی‌ها و ملامهدی نراقی‌ها بگذر و بیا تا روزگار ما! آری کسی که در این روزگار قمه زنی را مستحب و عبادت می‌داند به واقع از درک و فهم فلسفه قیام امام حسین(ع) و حکمت عظیم عزاداری برای آن حضرت فرومانده است و در این تردیدی نیست! هر کس می‌خواهد باشد! با هر مقام و مرتبه علمی! و یا ادعای علم و فقاقت و مرجعیت!! .

حال برای این‌که خواننده محترم، تصور روشنی از لوازم عقلی و منطقی قاعده مورد استناد نویسنده

محترم جستار ، داشته باشد و به منشاء و مأخذ بسیاری از مشهورات پی ببرد به ذکر دو فراز از کتاب حماسه حسینی استاد شهید مطهری اکتفا می‌کنم ، آنجا که می‌فرماید:

« کتابی است معروف به نام « روضه‌الشهدا» از ملاحسین کاشفی، حاجی فرموده بود که این داستان زعفرجنی و داستان عروسی قاسم، اول بار در کتاب این مرد آمده است... من نمی‌دانم این بی انصاف چه کرده است! من وقتی این کتاب را می‌خواندم ، دیدم حتی اسم‌ها جعلی است، یعنی در میان اصحاب امام حسین(ع) اسم‌هایی را می‌آورد که اصلاً چنین آدم‌هایی وجود نداشته‌اند، در میان دشمن‌ها اسم‌هایی می‌برد که همه جعلی است... روضه خوانی یعنی خواندن کتاب روضه‌الشهدا. همان کتاب دروغ. از وقتی که این کتاب در دست و بالها افتاد، دیگر کسی تاریخ واقعی امام حسین(ع) را مطالعه نکرد و شد افسانه سازی روضه‌الشهداء خواندن... یعنی افسانه‌ها را نقل کردن و به تاریخ امام حسین(ع) توجه نکردن ... بعد در شصت هفتاد سال پیش ، مرحوم ملاآقای دربندی پیدا شد. تمام حرفهای روضه‌الشهدا را به‌اضافه یک چیزهای دیگر، همه را یکجا جمع کرد که دیگر واویلاست! واقعاً باید به اسلام گریست حاجی نوری نوشته‌اند ما در درس مرحوم ... تهرانی بودیم ... یک سید روضه‌خوانی اهل حلّه آمد و یک کتاب مقتلی به ایشان نشان داد که ایشان ببیند معتبر هست یا معتبر نیست. مرحوم آقا شیخ عبدالحسین خود کتاب را مطالعه کرد دید مملو از اکاذیب است. به آن سید گفت این کتاب همه‌اش دروغ است. مبدا این کتاب را بیرون بیاوری، یا از این کتاب چیزی نقل کنی که جایز نیست و اساساً این کتاب از آن عالم نیست مطالبش هم همه دروغ است. حاجی می‌نویسد همین کتاب به دست صاحب اسرار‌الشهداء افتاد، از اول تا آخرش را نقل کرد. اینها گریه دارد، خدا می‌داند گریه دارد...»^۱.

آری واقعاً این‌ها گریه دارد، وقتی که برای اثبات وجود یک طفل به کتابی مجهول‌الیهویه بنام حاویه استناد می‌کنیم که نه مؤلف آن و نه تاریخ تألیف آن و نه مستندات مطالب آن برای هیچ کس شناخته شده نیست مع‌الوصف به نقل چنین کتابی - اگر چنین کتابی واقعاً وجود داشته باشد و ساخته ذهن اوهام شیادی یا ساده لوحی نباشد!- برای خوشایند عوام اعتبار می‌تراشیم و پس از آن که قضیه بر موج جهالت و حماقت عوام الناس سوار شد و به شهرت رسید با ساختن افسانه‌هایی مانند خواب دیدن دختران فلان شخص - گویا این دختر از انبیاء و اولیاء معصوم الهی بوده‌اند که خوابشان حجت باشد- گنبد و بارگاه برای او درست کنیم سپس برای اثبات واقعیت قبر و هم صاحب قبر- یکجا و درست- به همین شهرت اکتفا می‌کنیم. آری چنین است سازو کار! ظهور و کشف چندین هزار امامزاده در ۳ دهه گذشته! و صدها و هزارها دروغ و خرافه و بدعت در ساحت تبلیغات دینی و مذهبی ما! و این چنین شد که مکتب والای عاشورا که رسالت اصلی آن، اعطای بصیرت و آگاهی و ایمان به افراد جامعه اسلامی بود پس از مدتی نه چندان طولانی از تاریخ وقوع آن، به عاملی برای تجهیل و تحمیق و گیج کردن مردم و وسیله‌ای برای کسب درآمد و شهرت برای عده‌ای دیگر تبدیل شد و این مصیبتی است که باید برای آن خون گریست.

نتیجه:

راقم این سطور گمان نمی‌کند هیچ اهل تحقیق و کاوش‌گر علمی در تاریخ، تردیدی در این واقعیت

داشته باشد که در منابع معتبر تاریخی و حدیثی اثری از وجود دختری بنام رقیه برای امام حسین(ع) و آن داستان سوزناک‌اش وجود ندارد. و شیوع این حکایت و داستان و قصه تراژدیک درباره او همه و همه ناشی از عشق و علاقه و اصرار عوام الناس به ساختن افسانه و اسطوره و نیز به چنگ آوردن ثواب و پاداش مفت و مجانی و یا رفع حوائج و وو بوده و در این رهگذر البته برخی از خواص و نیمه خواص!، هم برای ارضای این تمایلات و تأمین این خواسته‌ها و نیازها و در بسیاری موارد کسب قلوب و رسیدن به بسیاری از چیزهای دیگر! و در موارد کم‌تری هم به خیال خدمت به اهداف دین و جذب مردم به شعائر دینی اقدام به نظریه پردازی و «جستار» و تحقیق و پژوهش برای «اثبات» این وجود مبارک کرده و می‌کنند.

تمایل به افسانه‌سازی، یکی از خصوصیات و ویژگیهای طبیعت بشر است که مشتریان پر و پا قرص این افسانه‌ها هم طبقه عوام و توده‌های نا آگاه جامعه هستند.

استاد شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

«... تمایل بشر به اسطوره‌سازی و افسانه‌سازی ... در تمام تواریخ دنیا وجود دارد...»^۱

و «درباره امیر المؤمنین(ع) چقدر افسانه خود ما شیعیان بافته‌ایم...»^۲

و «در حادثه کربلا، یک قسمت از تحریفاتی که صورت گرفته است معلول حسن اسطوره‌سازی است. مبالغه‌ها و اغراق‌هایی شده است... این حسن اسطوره‌سازی خیلی کارها کرده است. ما نباید یک سند مقدس را در اختیار افسانه‌سازها قرار بدهیم... ما وظیفه داریم این‌ها را از چنگ افسانه‌سازها بیرون بیاوریم...»^۳

استاد شهید رضوان... تعالی علیه علاوه بر این تمایل عمومی، در بیان عوامل تحریف در تاریخ عاشورا، عامل دیگری را هم برمی‌شمارد و می‌گوید:

«... ولی در خصوص حادثه عاشورا یک عامل بالخصوصی هست که این عامل سبب شده است که در این داستان بالخصوص، جعل واقع شود، آن عامل چیست؟ پیشوایان دین از زمان پیغمبر اکرم(ص) و زمان ائمه اطهار(ع) دستور اکید و بلیغ داده‌اند که باید نام حسین بن علی(ع) زنده بماند، باید مصیبت حسین بن علی(ع) هر سال تجدید شود. چرا؟ ... خواستند حسین(ع) زنده بماند، تربیت حسینی زنده بماند... عزاداری حسین بن علی(ع) ... واقعاً فلسفه صحیح دارد، فلسفه بسیار بسیار عالی هم دارد. هر چه ما در این راه کوشش کنیم، به شرط این که هدف این کار را تشخیص بدهیم بجاست. اما متأسفانه عده‌ای این را نشناختند، خیال کردند که بدون این که مردم را به مکتب حسین(ع) آشنا کنیم، به فلسفه قیام حسینی آشنا نمائیم، عارف به مقامات حسینی کنیم، همین قدر که مردمی آمدند و نشستند و یک گریه‌ای را نفهیده و ندانسته کردند، دیگر کفاره گناهان است! ... عده‌ای آمدند و گفتند گریه بر امام حسین(ع) ثوابش آنقدر زیاد است که از هر وسیله‌ای برای این کار می‌شود استفاده کرد... گفتند: ما اینجا یک هدف مقدس و منزله داریم و آن گریستن بر امام حسین(ع) است. حالا این گریستن روی چه فلسفه‌ای است، کاری به آن ندارد، باید گریست. بسیار باید گریست، به چه وسیله‌ای بگریانیم؟ به هر وسیله که شد... عروسی قاسم درست می‌کنیم، جعل و تحریف

۱- حماسه حسینی/ ص ۸۶

۲- همان/ ص ۸۷

۳- همان/ ص ۸۸

کنیم. گفتند در دستگاه امام حسین(ع) این حرف‌ها مانعی ندارد... اگر اینجا دروغ گفتی، بخشیده است، جعل کردی، بخشیده است، تحریف کردی، بخشیده است...»^۱

سپس استاد بزرگوار با دلی سوخته می گوید:

« این‌ها بوده است که انسان وقتی که در تاریخ نگاه می کند، می بیند که بر سر این حادثه چه‌ها آورده‌اند! به خدا قسم... امروز اگر کسی بخواهد بر امام حسین(ع) بگریزد، بر این مصیبت‌هایش باید بگریزد، بر این تحریف‌ها و مسخ‌ها و دروغ‌ها باید بگریزد.»^۲

پر واضح است وقتی که هدف از برپایی مجالس مذهبی و عزاداری صرفاً گریاندن و گریه کردن باشد و اگر ذکر حقایق و مصیبت‌های واقعی برای رسیدن به این هدف افاقه نکند ناچار باید دست به جعل و تحریف زد و به زور و زحمت رقیه‌ای خلق کرد و سپس مصیبت‌نامه‌ای برایش سرود و البته گنبد و بارگاهی ساخت! زیرا این قصه‌های سوزناک مردم را بیشتر می‌گریاند تا مصائب واقعی! این تحریف‌ها هم مشتری پسند است و هم منبع درآمد و منشاء شهرت و هم وسیله ثواب و اجر!!

آن شهید می‌نویسد:

« ... قهرماً برای این که مردم بهتر و بیشتر گریه کنند، و به ظاهر برای این که اجر و ثواب بیشتری پیدا کنند، روضه‌های دروغ جعل شد. مردم ما هم مثل چای‌خورهایی که به چای پر رنگ عادت کرده باشند که چای کم‌رنگ آن‌ها را نمی‌گیرد، به روضه‌های خیلی داغ و پرحاشیه عادت کرده‌اند و این خود عاملی شده است که اجباراً عده‌ای از اهل منبر برای این که مردم گریه نکنند، روضه‌های دروغ و اگر بخواهیم محترمانه بگوئیم روضه‌های ضعیف می‌خوانند»^۳

همین درک نادرست و فهم ناصحیح از فلسفه قیام حسین(ع) و اهداف آن، موجب تحریف بسیار گسترده در تاریخ این واقعه تاریخی عظیم شده است! استاد شهید می‌فرماید:

« ... در نقل و بازگو کردن حادثه عاشورا هزاران تحریف وارد کرده‌اند هم تحریف‌های لفظی ... راجع به اصل قضایا و هم تحریف‌های معنوی در تفسیر این حادثه... اگر بخواهند روضه‌های دروغ را جمع کنند، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای شود...»^۴

اما مطلب بسیار تأسف بر انگیز این است که این تحریف‌ها به خواست و گاهی به سفارش!! عوام و به دست برخی از علما صورت پذیرفته است!

استاد شهید آن مرزبان هشیار و مخلص دین الهی و مکتب حسینی(ع) می‌فرماید: «... حقیقت این است که در این تقصیر هم خواص مسئول هستند و هم عوام...»^۵

۱- حماسه حسینی/ ص ۸۹-۹۱

۲- همان/ ص ۹۳

۳- همان/ ص ۵۸۹

۴- همان/ ص ۷۰

۵- همان/ ص ۱۲۰

« ... این عالم است که می‌فهمد نقاط ضعف اجتماعش چیست. حال، عالم که در مقابل نقاط ضعف اجتماع قرار می‌گیرد دو حالت دارد... : گاهی با نقاط ضعف مردم مبارزه می‌کند، قهراً مردم هم غالباً از او خوششان نمی‌آید، ولی گاهی عالم می‌بیند مبارزه کردن با نقاط ضعف مردم کار سخت و مشکلی است، ضرر دارد، منفعت نمی‌کند، از نقاط ضعف مردم استفاده می‌کند، نه این‌که با نقاط ضعف مردم مبارزه کند. این جاست که مصداق «فقیه فاجر» می‌شود که پیامبر اکرم(ص) فرمود: آفت دین سه چیز است: یکی از آن‌ها فقیه فاجر است...»^۱

« با این نقطه ضعف چه باید کرد؟ آیا باید از این نقطه ضعف مردم استفاده کرد؟ باید بهره برداری کرد؟ باید سوارشان شد؟ باید مثل تاج نیشابوری گفت حالا که این‌ها احمقند من از همین حماقتشان استفاده می‌کنم؟ نه، بزرگترین رسالت و وظیفه علما مبارزه با نقاط ضعف اجتماع است...»^۲

« ... وظیفه علماست که حقایق را بدون پرده به مردم بگویند ولو مردم خوششان نمی‌آید. وظیفه علماست که با اکاذیب مبارزه کنند و مشت دورگویان را باز کنند»^۳

آری! به‌صرف این که کسی فقیه و اصولی بزرگی است نمی‌شود ادعاهای او را بدون سند و مدرک درباره موضوعات و مسائل تاریخی پذیرفت.

همانطور که گفته شد علما و فقهای مشهور و معروفی بوده و هستند که ای‌بسا در فقه و اصول ید طولائی هم دارند مع الوصف واقعاً در فهم بسیاری از مسائل تاریخی و حتی فهم پاره‌ای از موضوعات و مسائل دینی به لغزش و گمراهی دچار شده‌اند. مانند ملامهدی نراقی که چه دروغ‌های شاخداری را در کتابش بنام «محرق القلوب» سرهم کرده است! .

استاد شهید در این باره می‌فرماید:

« یک عالم ممکن است در یک قسمت، بزرگ هم باشد. [مانند] ملاحسین کاشفی ... خیلی مرد ملایی هم بوده است، اما روضه الشهدای او پر از دروغ است، به همه دروغ بسته است حتی به ابن زیاد و عمر سعد...»^۴

به‌راستی چرا برای بدست آوردن دل عوام الناس - و احياناً بعضی چراهای دیگر - باید با مقدس‌ترین شعائر دین خدا بازی بکنیم . چرا به‌جای صرف انرژی برای طرح و ارائه الگوها و ارزش‌های واقعی دین که اصلاح جامعه درگرو شناخت و پیروی از آن‌هاست، بدنبال عوام افتاده‌ایم و برای خرافات و دلبستگی‌های دروغین و بیهوده آن‌ها، تئوری پردازی می‌کنیم . چرا به‌جای این که برای خوشایند عوام الناس، با زحمت و زور برای موجود موهومی که حداقل وجود آن در عالم واقع محل تردید است، صغری و کبری ردیف کنیم چرا هنر و امکانات و توانائی‌های خود را در تبیین و معرفی شخصیت‌های واقعی فرهنگ و تاریخ‌مان صرف نمی‌کنیم. همان‌هایی که خداوند آن‌ها را بعنوان «اسوه» معرفی کرده است. چرا گویندگان و نویسندگان و شعرا و

۱- همان/ ص ۱۲۸

۲- همان/ ص ۱۳۰

۳- همان/ ص ۱۳۱

۴- همان/ ص ۱۳۲

ذاکرین به جای پرداختن به ذکر مصیبت طفلی موهوم که حتی اگر باشد نمی‌تواند هیچ‌گونه جنبه الگویی و اسوه بودن برای جامعه و خواننده و شنونده، داشته باشد، به معرفی شخصیت حضرت زینب کبری(س) نمی‌پردازند. آیا هیچ به این فکر هستیم که علیرغم این همه امامزاده سازی‌های دروغین و های‌وهوی و ادعا و قمه زنی و خودزنی، جامعه ما فرسنگ‌ها با ارزش‌های دینی و مکتب حسینی فاصله دارد! آیا دانسته‌ایم که نتیجه و برون‌داد این همه مجالس عزاداری و هیأت و مداحی و رفتارهای غیر عقلایی جز این نبوده که موجب تنفر و انزجار صاحبان عقل و فطرت سالم از شعائر دینی گردیده‌است. پر واضح است که همه این مشکلات و معضلات ناشی از تحریفی است که در ارزش‌های دینی و تاریخ مقدسات مان رخ داده است. وقتی در مجالس مذهبی ما ذکر مصیبت رقیه چند برابر مطالبی است که درباره حضرت زینب(س) گفته می‌شود، این نیست مگر نتیجه تحریف در فلسفه و اهداف قیام و مکتب حسینی(ع). همین تحریف باعث شده است که مشتریان و حاضران در اکثریت قریب به اتفاق مجالس مذهبی ما، عوام الناس و توده‌های بی‌سواد یا کم‌سواد جامعه باشند. و این بالاترین خطری است که حاکمیت ارزش‌های دینی در جامعه را تهدید می‌کنند آری! خطر تحریف در دین بالاترین خطری است که ارکان دین را از درون می‌پوساند. استاد شهید در این باره می‌فرماید:

«... بسیار خوب... انواع تحریف‌ها را در واقعه تاریخی عاشورا به دست آوردیم. عوامل تحریف را هم شناختیم حالا کسی بگوید تحریف بشود، مگر چه عیبی دارد، چه ضرری دارد، چه خطری دارد؟ خطر تحریف فوق العاده زیاد است. تحریف ضربت غیر مستقیم است که از ضربت مستقیم کاری‌تر است. اگر کتابی تحریف بشود، ... اگر کتاب هدایت باشد تبدیل به کتاب ضلالت می‌شود، اگر کتاب سعادت باشد تبدیل به کتاب شقاوت می‌شود... هر چیزی آفتی متناسب با خودش دارد ... پیامبر اکرم(ص)... می‌فرماید: ... سه چیز آفت دین است: اول دانشمند بد عمل، فاسق و فاجر، دوم زعیم و پیشوای ستم‌کار، سوم مقدس نادان... «تحریف» که بوسیله دو صنف از آن سه صنفی که پیغمبر اکرم(ص) فرمود ایجاد می‌شود، یکی فقیه فاجر، عالم بد عمل فاسق و دیگری مقدس نادان. تحریف آفت دین است، دین را می‌خورد... دین را تحریف از میان می‌برد، چون موضوع را عوض می‌کند، مردم به نام حقیقت آن را می‌پذیرند اما نتیجه معکوس می‌گیرند.»^۱

و این‌گونه است که ما می‌بینیم علیرغم ادعاها و ابراز احساسات غالباً ناآگاهانه، و داد و فریاد و لاف از عشق و عاشقی امام حسین(ع) زدن، این‌روزها جامعه ما کمترین بهره را از آموزه‌های انسان‌ساز مکتب حسینی و انقلاب عاشورا برده است. آمار و شاخص‌های زندگی جامعه ما بیانگر این حقیقت تلخ است! آمارهای مربوط به فساد اداری و مدیریتی در سطح کلان، فساد اقتصادی و اختلاس و ارتشاء، اعتیاد، فقر، تبعیض، اسراف، شکاف طبقاتی، بی‌سوادی، طلاق، فساد و فحشاء و سایر مشکلات اخلاقی چون دروغ، بهتان، غیبت و... به خوبی فاصله ما را از تراز جامعه علوی و حسینی نشان می‌دهد. چرا؟ برای این‌که جامعه ما اسوه‌ها و الگوهای رفتاری و اخلاقی خود را که در دین خدا به ما معرفی شده است نمی‌شناسد! مجالس مذهبی ما که مهم‌ترین مراکز معرفی این الگوها و تبیین ابعاد شخصیتی آنها و ارائه روش‌های تربیتی فردی و اجتماعی بر اساس ارزش‌ها و شاخص‌ها و معیارهای بر گرفته از آن بزرگواران است در اغلب موارد تبدیل به محافلی برای ترویج خرافه و دروغ و تحریف و البته محلی برای کسب درآمد برای برخی و ارضای تمایلات شهرت طلبانه و

خودپرستانه برای برخی دیگر و در بهترین صورت وسیله‌ای برای عقده‌گشایی برای عوام گردیده است بدیهی است در این تجمعات جایی و فرصتی برای تحلیل و تبیین شخصیت معصومین(ع) و حضرت زهرا(س) و حضرت زینب(س) نمی‌ماند. چون این‌گونه مطالب منافی تمایلات خودخواهانه معرکه گردانان زیرک و خلاف خواسته‌های جاهلانه عوام است. آری ابعاد وجودی حضرت زینب(س) عامل مهم بصیرت و آگاهی و معرفت توده‌ها و وسیله‌ای برای رهایی از جهل و خرافه است و افشاگر چهره رسوای معرکه گیرانی است که بزرگترین سرمایه آنها همانا نا آگاهی و جهالت مردم است! چنین است رمز و راز این حقیقت که چرا در بیشتر محافل و هیأت‌های مذهبی، روضه رقیه بسیار پر رونق‌تر از پرداختن و معرفی شخصیت حضرت زینب(س) است! چرا هر روز و هر ماه یک امامزاده خلق می‌شود و یک زیارتگاه سر بر آسمان می‌کشد! زیرا این‌ها سرمایه‌های عده‌ای طرّار و رند است تا به نام دین هم به شهرت می‌رسند و هم به پول و ثروت! و بدین سان! در اثر تحریف در تاریخ انقلاب عاشورا، امروز این حادثه عظیم و این مکتب سعادت‌بخش تبدیل به مضحکه و ملعبه‌ای در دست عده‌ای جاهل گردیده است که جز ایجاد نفرت و انزجار در دل هر انسانی ثمر دیگری در پی ندارد. خواننده این سطور می‌تواند با درج کلمه «عاشورا» (به لاتین) در جستجوگر اینترنت و مشاهده عناوین و تصاویری که پیش رویش ظاهر می‌شوند به عمق فاجعه پی ببرد.

استاد شهید در این باره نیز کلام رسایی دارد و می‌فرماید:

«... گاهی بعضی از ملت‌ها، فرازهای تاریخی دارند مملو از حماسه، افتخار، آموزندگی، زیبایی، عظمت، الهام‌بخشی، ولی همان طوری که یک تابلو نفیس نقاشی را به دست کودکان می‌دهند و آنها با قلم آن را خراب می‌کنند. این‌ها نیز آنقدر افسانه و خرافه از وهم خود به آنها ملحق می‌کنند که به کلی عظمت، زیبایی، الهام‌بخشی، حماسه، آموزندگی و افتخار آن را از میان می‌برند و نابود می‌کنند و به جای آن که الهام‌بخش عظمت و حماسه و محرک سلحشوری باشد، الهام بخش زبونی و بدبختی و تسلیم در برابر حوادث می‌گردد. واقعه تاریخی کربلا از آن نوع حوادث است که در اثر عدم رشد اجتماع، نسخ و معکوس شده است، تمام عظمت‌ها و زیبایی‌هایش فراموش شده، حماسه و شور و افتخاراتش محو شده و به جای آن زبونی و ضعف و جهالت و نادانی آمده است. این نشانه عدم رشد این ملت است برای حفظ و نگهداری تاریخ با عظمت و پر افتخار خویش.»^۱

و کلام آخر این که، ندای هل من ناصر ینصرنی سرور و سالار شهیدان حضرت ابا عبد... الحسین(ع) هنوز هم، همه مؤمنین با اخلاص و حسینیان با معرفت و عاشقان واقعی اهل بیت و بخصوص عالمان ربانی و آگاهان جامعه و روشنفکران مسئول را برای دفاع از حقیقت مکتبش به کمک و یاری می‌طلبد تا با روشنگری و اعطای بصیرت و افشای حقیقت نگذارند ارزش‌های انقلاب رهایی بخش و بیدارگر او بدست دینا طلبان و تحریف‌گران و نادانان کم رنگ و بی خاصیت و بی ثمر شود و یا به ضد خود تبدیل گردد.

یا ابا عبد... الحسین! ادر کنی

و السلام